

پیامبران و مسأله قانونگذاری

جای تردید نیست که زیربنای زندگی اجتماعی انسان ، وجود قوانینی است که حقوق همه افراد را براساس عدل و انصاف تعیین کند ، و حدود اختیار و وظیفه هر فردی را واضح و روشن سازد و باتدبیر مخصوصی بخود کامکی و دهرز شناسی « انسان بلکه به اندیشه تجاوز بحقوق دیگران و استثمار آنان که مولود و حب ذات » و « خود خواهی » اوست پایان بخشد .

مقام قانونگذاری ، مقامی بس رفیع و بزرگ است و چنین مقامی طبعا درخوره همه افراد نیست و هر انسانی در هر شرائطی ، نمیتواند طراح و پایه گذار قوانین باشد . از این نظر باید دید چه کسی شایسته این مقام است ؟ و چه کسی میتواند به این امر حیاتی جامه عمل بپوشاند .

فرض کنید گروهی دلسوز دهرم جمع شدند تا بوضع آشفته « ترافیک » تهران سر و سامانی بخشند ، و یا برای امور رانندگی در شهر و بیابان ، آئیننامه ای تنظیم نمایند آیا میتوان گفت که همه افراد ، دهرم مقام و شغلی ، و دهر پایه از معلومات و اطلاعات ، برای این کار شایستگی دارند ؟ ، یا اینکه تنظیم يك چنین آئین نامه لیاقت ، کاردانی ، اطلاعات فنی و معلومات خاصی لازم دارد . هیچگاه نمیتوان گفت : يك فرد و یا گروهی بی اطلاع از ورود و خروج ماشینها ، گنجایش خیابانها ، خصوصیات و تعداد وسائط نقلیه ، سیستم زندگی مردم ، مراکز اقتصاد و داد و ستد ، نقاط پر جمعیت و همچنین بدون اطلاع از پایه انضباط مردم ، مقدار آشنائی آنان به قوانین راهنمایی ، صبر و بردباری رانندگان ، شماره پارکینگها و اندازه وسعت آنها ، و دهها شرائط دیگر ، میتوانند ، گره سردرگم ترافیک شهری مانند تهران را بکشایند .

چگونه يك فرد بی اطلاع از امور طبابت و نیازمندی بیماران میتواند پایه گذار نظام پزشکی گردد و به وضع رقت بار فعلی رابطه بیمار و طبیب خاتمه

بخشد .

آیا يك فرد بی اطلاع از اوضاع دانشگاههای جهان ورشته‌های گوناگون علوم و تحولات ودگر گونی‌هایی که در شیوه تدریس و متد تعلیم در جهان علمی بوجود آمده ؛ میتواند طرحی تنظیم کند که در عین جامعیت و تحرك بوضع دانشگاهی که از قافله علم و دانش عقب مانده ، سروسامان بخشد و آنرا در ردیف سایر مراکز علمی جهان قرار دهد .
و همچنین نظایر آن .

چائیکه اصلاحات در چنین محیطهای کوچک ؛ بتخصّص و اطلاعات ویژه‌ای نیازمند است بطور مستم ، اصلاح محیطهای بزرگ و تنظیم برنامه برای همه افراد بشر ، بمنظور رهبری آنان بسوی سعادت و تکامل ، بدون تحقّیک يك سلسله شرائط در قانونگذار و خود قانون ، انجام پذیر نیست ، اینک باید دید چه شخصی صلاحیت قانونگذاری دارد ؟

شرائط قانونگذار

اصولا باید دید هدف از قانونگذاری چیست ؟ و چه خلایمی را میخواهد پر کند ، تادر پرتو مشخص شدن هدف بتوان شرائط او را مشخص ساخت .

بطور اجمال باید گفت: قانونگذار میخواهد بادستگاه آفرینش که همه انواع موجودات را بسوی کمال میکشاند در باره خصوص انسان هماهنگی نموده جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌ای بسوی کمال رهبری کند و در پرتو تأمین حقوق تمام افراد ، سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد .

بنابراین چنین قانونگذاری باید واجد شرایط زیر باشد :

۱- از آنجا که هدف ، تأمین نیازمندیهای جسمی و سعادت روانی بشر است باید از همه رموز و اسرار جسمی و روحی وی ، بطور دقیق مطلع و آگاه باشد زیرا نسخه هر طبیعی هر چه هم دقیق و کامل تنظیم گردد ، در صورتی مفید و سودمند واقع میشود ، که پزشک از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط روانی وی تنظیم کند و در غیر این صورت چندان سودمند نخواهد بود .

و به عبارت دیگر قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل بوده ، از غرائز و عواطف انسانها ، کاملاً آگاه باشد ، احساسات آنها را بطور دقیق تحدید و اندازه گیری کند تا در پرتو قانون ، از هر گونه افراط و تفریط که از لوازم غریزه انسانی است جلوگیری نماید و از کلیه اصولی که میتواند در طریق رهبری جامعه بسوی کمال ، قرار گیرد ، اطلاعات دقیق و وسیعی داشته باشد ، و مصالح و مناسد فردی و اجتماعی را بخوبی درک کند . و از واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها کاملاً مطلع باشد .

۲- قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد ، تاحس سودجویی و غریزه «حُبذات» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی ، بوجود نیاورد و او را از تشخیص منافع و مصالح نوع ، ناتوان نسازد زیرا در این صورت هر چه هم بخواهد طبق عدل و انصاف ، پیش برود ، باز ، ناخودآگاه تحت تاثیر حس «سودجویی» و «حُبذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل ، منحرف میگردد .

۳- اعمال و افعال هر بشری مولود و زائیده افکار و عقائد او است ، طرز تفکرها و نحوه اعتقادات در انتخاب نوع کار و فعالیت ، اثر واضح و مستقیم دارد ، گروهی که بخوبی يك عمل ایمان دارند ، با شوق فراوان بدنبال آن میروند ، برعکس گروه دیگری که آن را زشت و بد میدانند از آن ابراز تنفر نموده در طول زندگی از آن اجتناب میورزند ، جانبازی و فداکاری همه جانبه مولود ایمان به هدف است ، چنانکه خودداری و روی گردانی ، نشانه فقدان ایمان و اعتماد راسخ میباشد .

از این نظر اصلاحات پی گیر در يك اجتماع ، گسترش عدالت در تمام سازمانهای ملی و دولتی ، جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انواع بدیها و زشتیها ، و بالاخره سوق دادن جامعه انسانی ، بسوی کمالی که برای آن آفریده شده است ، در صورتی عملی میگردد ، که نظارت و مراقبت قانونگذار ؛ از چهارچوبه اعمال و افعال تعدی نموده مراقب افکار و اخلاق جامعه نیز باشد .

و به عبارت دیگر : تنها باصلاح ظاهر و برون و اعمال و افعال جامعه اکتفا نکند ، بلکه در اصلاح عقائد و افکار جامعه که سرچشمه هر نوع عملی شمرده میشوند ، نیز کوشش بنماید .

* * *

اکنون برگردیم و به بینیم که این شرایط در چه کسی و چه مقامی به طور کامل

موجود است .

اگر بنا است که شخص قانونگذار ، انسان شناس کامل باشد انسان شناسی کاملتر از خدا سراغ ندارد ؛ و هیچ کس به رموز مصنوعی آگاه تر از سازنده آن نیست (۱) خدائی که سازنده ذرات وجود ، پدید آورنده سلولهای بی شمار و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان میباشد ، به اسرار وجود و نیازمندیهای نهان و آشکار ، و مصالح و مفاسد مصنوع ؛ بیش از دیگران واقف است و از نتایج دروابط افراد ، و واکنش هر گونه برخوردار ، اطلاع کامل و دقیق دارد زیرا علم او بی پایان است و هیچ نوع حجاب و مانعی میان او و واقعیات وجود ندارد .

۱- أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ، ملك آیه ۱۴ : آیا او آفریده خود را بخوبی نمی شناسد

با آنکه به رموز و اسرار ناپیدای وی کاملاً آگاهی دارد .

همچنین تنها خداست که نفعی در اجتماع ماندارد و از هر نوع غرائز و خصوصاً غریزه خود-خواهی پیراسته است و بقول ژان ژاک روسو : « برای کشف بهترین قوانینی که بدرد ملل بخورد ، يك عقل كل لازم است که تمام شهوات انسانی را به بند و لی خود هیچ حس نکند ، با طبیعت رابطه ای نداشته باشد و لی کاملاً آفرا بشناسد ، سعادت او مربوط بماند باشد و لی حاضر بشود که به سعادت ماکم کند ، بالاخره به افتخاراتی اکتفا نماید که بمرور زمان علنی گردد یعنی در يك قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد .

بنابراین فقط پیامبران میتوانند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورند (۱) همه افراد بشر کم و بیش از حس خودخواهی که آفت قانونگذاری صحیح است ، برخوردار دارند و هر چه هم سعی و کوش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهاند ، بیشتر گرفتار میشوند .

اصولانیمی از شخصیت انسان را همان احساسات و غرایز تشکیل میدهد و اگر بنا باشد غرائز و احساسات خود را از دست بدهد باید نیمی از انسانیت خود را نابود سازد .

در این صورت عامل بروز اختلاف و تعدی ، (غرائز و شعور درونی و احساسات سرکش انسان که خواه ناخواه بر روی انسان حکومت میکند) چگونه میتواند عامل اصلاح و رفع اختلافات و برقراری عدل و انصاف در اجتماع گردد و در جهان آفرینش عاملی را نمی شناسیم که به امری دعوت کند که منجر بنا بود شدن خود آن باشد ، (۲)

آری گاهی فرد یا افرادی در پرتو پرورش وجدان و تربیتهای صحیح مذهبی بمقامی میرسند که حس «عدالت خواهی» و انسان دوستی آنان بقدری قوی و نیرومند میگردد که بسیاری از غرائز سرکش را تحت تاثیر قرار می دهند و عدل و انصاف را برای خود آن ، و اجتماع را برای خود اجتماع میخواهند ، ولی آیا در حسابهای اجتماعی میتوان روی يك اقلیت ناچیز تکیه کرد و آنرا ملاک قضاوت و داوری قرار داد ؟ تازه از کجا معلوم است يك چنین اقلیت ، موضوع قانون گذاری را برعهده خواهند گرفت .

در باره مراقبت بر اعمال درونی و کنترل افکار و غرائز ... که شرط سوم قانونگذاری بود ، اجمال سخن اینست که این منظور جز در پرتو قوانین آسمانی امکان پذیر نیست ، زیرا قوانین بشری ، فقط بر اعمال نظارت دارد ، نه بر اخلاق و غرائز ، و هرگز نقشی در اصلاح

۱- قرارداد اجتماعی تألیف ژان ژاک روسو ترجمه غلامحسین زیرک زاده ص ۸۱

۲- وحی یا شعور مرموز

اندیشه و افکار ندارد و مردم در ماوراء قوانین یعنی درباره عقائد و اخلاق کاملاً آزاد بوده و اگر هم قانونی برای این قسمت وضع شود چون ضامن اجراء ندارد نمیتوان به آن ارزش قانونی داد در صورتی که همه کارهای مردم زائیده افکار و احساسات درونی آنهاست ، و هر نوع اصلاحی منهای اصلاح باطن نقش بر آب است .

آری از میان سازمانهای اجتماعی ، فرهنگ میتواند بر روی افکار و عقائد مردم اثر بگذارد و دگرگونیهای در روحیات آنها بوجود آورد ولی تاثیر آن در موضوع اصلاح افکار و مراقبت بر باطن بسیار ناچیز است ،

زیرا بازده يك چنین مؤسسات جز يك سلسله سخنرانیها و کنفرانسها و سمینارها که از حدود توصیه و سفارش بیرون نیست چیزی نخواهد بود ، و وضع قانون برای اخلاق و افکار «منهای عمل» معنی ندارد و هرگز نمیتوان درباره عقائد و روحیات قانون وضع نمود سپس به مردم تحمیل کرد که حتماً باید چنین فکر کنند ، و چنین معتقد شوند و در صورت تخلف آنان راجعاً نمود و کیفر داد ، زیرا يك چنین قانون ضامن اجراء ندارد ، و شخص قانونگذار نمیتواند مراقب احساسات و افکار مردم باشد ، و در صورت تخلف هیچ نوع راه اثباتی ندارد .

گذشته از این ، سازمانی فرهنگی ، از سایر دستگاههای اجتماعی جدا نیست و مسئولان آن را نیز افراد همین اجتماع تشکیل میدهند و در صورتی که خود آنها با اصول و مقرراتی پایبند نبوده و از نظر فکر و احساس اصلاح نشده باشند ، چگونه میتوانند دیگران را از نظر فکر و عقیده اصلاح نمایند ؟

ولی این نقیصه در روشهای دینی ، کاملاً مرتفع است و مذهب در درجه نخست با ایمان و اصلاح افکار و عقائد مردم و تهذیب اخلاق آنان سروکار دارد ؛ و با برانگیختن سفیران صالح و آموزگاران معصوم و پاکدامن دگرگونیهای عمیقی در افکار و عقائد و اخلاق مردم بوجود میآورد ، اینجاست که لزوم بخت پیامبران از نظر قانونگذاری و سوق جامعه انسانی بسوی کمالی که برای آن آفریده شده اند ، روشن میگردد ؛ زیرا این هدف جز در پرتو اصلاحات عمیق و همه جانبه که ما از آن بنام قانون تعبیر میاوریم ، امکان پذیر نیست ، از آنجا که هر قانونی هدف یاد شده را تأمین نمیکند ، ناچار باید شرایط سه گانه را که مورد بررسی قرار گرفت دارا باشد و این شرایط جز در قوانین آسمانی که اصلاح کننده عقائد و اخلاق و در عین حال مراقب اعمال و افعال میباشد در جای دیگر وجود ندارد .